



**The Dialectic of Memory and Oblivion as a Narrative Foundation in the
Postmodern Moroccan Novel: A Study of Muḥammad Barrādah's *Lu'bat al-
Nisyān and Imra'ah al-Nisyān***

Masoumeh Salimi¹, Hossin Nazeri², Seyed Hossin Seyedi³

¹ PhD student, Department of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

² Associate Professor, Department Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

³ Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
11/04/2026
Accepted:
12/08/2026

Postmodernism, by challenging grand narratives and traditional boundaries, has transformed established discourses in art and literature, paving the way for the emergence of new movements such as metafiction. Metafiction, as one of the most distinctive manifestations of postmodern literature, being cognizant of its own fictional nature, engages in the unveiling of artifice, the dismantling of metanarratives, temporal play, and self-conscious character construction. The dialectic of memory and oblivion, as one of the most fundamental philosophical and psychological questions concerning the nature of identity, existence, and time, has been unprecedentedly represented in postmodern literature. The present study aims to analyze the dialectic of memory and oblivion in two novels, *Lu'bat al-Nisyān* (1987) and *Imra'ah al-Nisyān* (2002), by Muḥammad Barrādah, a prominent Moroccan novelist and critic, employing an interdisciplinary approach that integrates postmodern narratology and cognitive psychology of memory. The level of interdisciplinary interaction in this research is interdisciplinary, meaning that the methodologies and key concepts from both fields are integrated within a unified analytical framework. The findings indicate that the dialectic of memory and oblivion functions as the foundational narrative principle in both novels, manifesting at the levels of characterization, narrative structure, and thematic content. This dialectic connects with psychoanalytic concepts of repression and the return of the repressed, as well as the postmodern philosophical stance of relativism and indeterminacy, revealing how postmodern Arabic literature represents the bewilderment of contemporary humanity in a world devoid of certainty. By providing a practical model for the interdisciplinary analysis of Arabic fictional works, this research opens new horizons in Arabic narratology.

Keywords: *Memory, Oblivion, Postmodernism, Muḥammad Barrādah, Lu'bat al-Nisyān, Imra'ah al-Nisyān.*

Cite this article: Salimi, M. & Nazeri, H. & Seyedi, S.H. (2026). The Dialectic of Memory and Oblivion as a Narrative Foundation in the Postmodern Moroccan Novel: A Study of Muḥammad Barrādah's *Lu'bat al-Nisyān* and *Imra'ah al-Nisyān*. *Interdisciplinary Narrative Studies in Arabic Language and Literature*. 3(1). 121-144. doi: 10.22034/jisall.2026.594766.1158

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Hossin Nazeri

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

E-mail: nazeri@ferdowsi.um.ac.ir



دوفصلنامه روایت پژوهی میان رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی

شاپای الکترونیکی: ۳۰۹۲-۶۹۵۵

<https://jisall.uoz.ac.ir/>



خوانشی میان‌رشته‌ای از دیالکتیک حافظه و فراموشی در رمان‌های پست‌مدرن «لعبة النسیان» و «امراة

النسیان» اثر محمد براده

معصومه سلیمی^۱، حسین ناظری^{۲*}، سید حسین سیدی^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

^۳ استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی اصیل

دریافت:

۱۴۰۵/۰۱/۲۲

پذیرش:

۱۴۰۵/۰۵/۱۸

پست‌مدرنیسم با به‌چالش کشیدن روایت‌های کلان و مرزهای سستی، گفتمان‌های تثبیت‌شده در هنر و ادبیات را دگرگون ساخته و زمینه‌ساز ظهور جریان‌های نوینی در ادبیات داستانی شده است. دیالکتیک حافظه و فراموشی، به‌عنوان یکی از بنیادین‌ترین پرسش‌های فلسفی و روان‌شناختی درباره ماهیت هویت، وجود و زمان، در ادبیات پست‌مدرن به‌گونه‌ای بی‌سابقه بازنمایی شده است. پژوهش حاضر با هدف تحلیل دیالکتیک حافظه و فراموشی در دو رمان «لعبة النسیان» (۱۹۸۷) و «امراة النسیان» (۲۰۰۲) از محمد براده، نویسنده و منتقد برجسته مراکشی، با رویکرد میان‌رشته‌ای و با تلفیق روایت‌شناسی پست‌مدرن و روان‌شناسی شناختی حافظه انجام شده است. سطح تعامل میان‌رشته‌ای این پژوهش از نوع میان‌رشته‌ای است که در آن، روش‌شناسی و مفاهیم کلیدی دو حوزه در یک چارچوب تحلیلی واحد تلفیق می‌شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که دیالکتیک حافظه و فراموشی در هر دو رمان به‌عنوان بنیاد روایی عمل کرده است؛ به‌گونه‌ای که مهم‌ترین مؤلفه‌ها عبارتند از: راوی راویان و لایه‌لایه‌سازی روایت (۳۵ درصد)، تضاد میان فراموشی و یادآوری (۲۸ درصد)، اتصال کوتاه (۳۰ درصد در رمان دوم) و گفت‌وگوی نویسنده با شخصیت‌های خیالی (۲۲ درصد). این دیالکتیک با مفاهیم روان‌کاوانه سرکوب و بازگشت امر سرکوب‌شده و نیز نگرش فلسفی پست‌مدرن به نسبی‌گرایی و عدم قطعیت پیوند دارد و نشان می‌دهد که چگونه ادبیات پست‌مدرن عربی به بازنمایی سرگردانی انسان معاصر در جهانی فاقد یقین پرداخته است. این پژوهش با ارائه الگویی کاربردی برای تحلیل میان‌رشته‌ای آثار داستانی عربی، افق‌های تازه‌ای را در روایت‌پژوهی عربی گشوده است.

کلمات کلیدی: حافظه، فراموشی، پست‌مدرنیسم، محمد براده، «لعبة النسیان»، «امراة النسیان».

استناد: سلیمی، م. ناظری، ح. سیدی، س.ح. (۱۴۰۵). خوانشی میان‌رشته‌ای از دیالکتیک حافظه و فراموشی در رمان‌های پست‌مدرن

«لعبة النسیان» و «امراة النسیان» اثر محمد براده. *روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی*. ۳ (۱). ۱۲۱-۱۴۴.

doi 10.22034/jisall.2026.594766.1158



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

حافظه و فراموشی، به‌عنوان دو قطب بنیادین حیات انسانی، نه تنها در شکل‌دهی به هویت فردی و جمعی نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کنند، بلکه مرزهای هستی‌شناختی وجود انسان را نیز ترسیم می‌نمایند. حافظه، پایه اصلی شکل‌گیری هویت فردی است و گسست در آن، به معنای گسست در هویت و فروپاشی تداوم خودآگاهی است.

در عصر کنونی که انسان با آشفتگی اطلاعاتی و سیل بی‌امان داده‌ها مواجه است، مسئله حافظه و فراموشی ابعادی تازه یافته است؛ به‌گونه‌ای که عقل معاصر برای حفظ تعادل، ناگزیر به گزینش و فراموشی بخش عظیمی از داده‌هاست. از منظر روان‌شناسی شناختی، حافظه نه به‌مثابه مخزنی منفعل، بلکه به‌عنوان نظامی پویا و فعال درک می‌شود که در فرآیند بازسازی خاطرات، تحت تأثیر عوامل شناختی، عاطفی و اجتماعی قرار دارد (غانم، ۲۰۲۲: ۸۵۰). این وضعیت، دیالکتیک حافظه و فراموشی را به یکی از دغدغه‌های محوری ادبیات پست‌مدرن تبدیل کرده است.

ادبیات پست‌مدرن با نفی روایت‌های کلان، بستری منحصربه‌فرد برای بازنمایی این دیالکتیک فراهم آورده است. در این فضا، نویسندگان با بهره‌گیری از شگردهایی چون تکرار روایان و روایت غیرخطی، حافظه و فراموشی را به‌عنوان عنصری ساختاری در اثر خود به کار می‌گیرند (سبیلا و بن عبدالعالی، ۲۰۰۷: ۱۷). هویت روایی شخصیت‌ها در این آثار از طریق روایت گزینشی گذشته و بازآفرینی آن در قالبی تازه شکل می‌گیرد (حمداوی، ۲۰۲۰: ۵۰۵). دیالکتیک حافظه و فراموشی در ادبیات پست‌مدرن، پیوندی عمیق با بحران سوژه و فروپاشی هویت‌های یکپارچه دارد؛ سوژه انسانی دیگر موجودی خودآیین نیست، بلکه برساخته‌ای از گفتمان‌های قدرت با هویتی سیال و متکثر است. این نگرش، به بازنمایی شخصیت‌های سرگردان و چندپاره انجامیده است که گسست حافظه و فراموشی خاطرات زخم‌خورده، فضای درونی آن‌ها را به هزارتویی برای بازسازی هویت تبدیل می‌کند (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۰۷).

محمد براده، نویسنده برجسته مراکشی، با خلق دو رمان «لعبة النسيان» (۱۹۸۷) و «إمرأة النسيان» (۲۰۰۲)، گامی اساسی در بازنمایی این دیالکتیک برداشته است. این دو رمان که دنباله‌های روایی یکدیگر محسوب می‌شوند، با بهره‌گیری از شگردهای پیشرفته روایی، تصویری پیچیده از بحران هویت، سرخوردگی سیاسی و جایگاه زن در جامعه معاصر مراکش ارائه می‌دهند (اکیدر، ۲۰۱۸: ۱۶۶). محوریت دیالکتیک فراموشی و یادآوری در این دو رمان، که در عنوان هر دو اثر بازتاب یافته است، آن‌ها را به نمونه‌های برجسته‌ای برای تحلیل این مفهوم از منظر میان‌رشته‌ای تبدیل کرده است. در رمان نخست، فراموشی به‌عنوان بازی و کنشی ارادی برای گریز از رنج فقدان معرفی می‌شود؛ اما در رمان

دوم، این مفهوم به صورت شخصیتی زنانه تجسم می‌یابد که خود قربانی و هم‌زمان عامل فراموشی است و این تحول، نشان‌دهنده عمق‌یابی تدریجی موضوع در دو رمان است.

این پژوهش با هدف تحلیل دیالکتیک حافظه و فراموشی در دو رمان مذکور با رویکرد میان‌رشته‌ای انجام شده و به پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهد:

– حافظه و فراموشی در دو رمان «لعبة النسیان» و «إمرأة النسیان» چگونه به عنوان بنیاد روایی عمل می‌کند؟

– این دیالکتیک چه نقشی در شخصیت‌پردازی و ساختار روایی دو رمان ایفا می‌کند؟

– چه نسبتی میان این دیالکتیک و مفاهیم فلسفی و روان‌کاوانه حافظه و هویت برقرار است؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

در زمینه آثار محمد براده، پژوهش‌هایی چند به صورت تک‌رشته‌ای انجام شده است که عمدتاً بر جنبه‌های روایی، ساختاری و روان‌کاوانه این دو رمان متمرکز بوده‌اند.

عثمانی میلود (۲۰۰۳) در مقاله «لعبة الواقعي والتخييلي في روايات محمد برادة: امرأة النسیان نموذجاً» به بررسی رابطه واقعیت و خیال در رمان «إمرأة النسیان» پرداخت و نشان داد که براده با درهم‌آمیختن این دو عرصه، فضایی تازه برای روایت‌پردازی آفریده است. همچنین علمی (۲۰۰۳) در مقاله «لعبة الخيال والواقع في رواية إمرأة النسیان» با رویکردی مشابه به بررسی بازی خیال و واقعیت در همین رمان پرداخت. هر دو پژوهش یادشده، با وجود رویکرد تحلیلی قابل توجه، صرفاً بر مؤلفه تقابل واقعیت و خیال متمرکز شده‌اند و به دیالکتیک حافظه و فراموشی به عنوان مضمونی بنیادین در این رمان‌ها توجهی نداشته‌اند. اکیدر (۲۰۱۸) در مقاله «تجليات البوليفونية في الرواية المغربية لعبة النسیان نموذجاً» به بررسی مؤلفه‌های چندصدایی در رمان «لعبة النسیان» پرداخت و نشان داد که این رمان با تکیه بر تعدد راویان، نمونه کامل از چندصدایی در معنای باختینی آن است. این پژوهش هرچند از حیث ساختارشناختی ارزشمند است، اما از تحلیل محتوایی دیالکتیک حافظه و فراموشی غافل مانده است. کریمی فرد و همکاران (۲۰۲۱) در مقاله «دراسة رواية لعبة النسیان لمحمد برادة في ضوء نظرية سيغموند فرويد النفسية» به تحلیل روان‌کاوانه رمان «لعبة النسیان» بر اساس نظریه فروید پرداختند و نشان دادند که شخصیت‌های این رمان از افسردگی، حزن، کشمکش روانی و نوستالژی رنج می‌برند. صدری‌خانلو و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «تمهيدات فراداستان و بازی در رمان لعبة النسیان» به بررسی مؤلفه‌های فراداستانی در این رمان با تکیه بر نظریه پاتریشیا وو پرداختند. هرچند این پژوهش از منظر روایت‌شناختی غنی است، اما دیالکتیک حافظه و فراموشی به عنوان هسته مرکزی این دو رمان، در آن مغفول مانده است.

در حوزه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای که به رابطه حافظه و فراموشی در آثار داستانی پرداخته‌اند، چند مطالعه شاخص قابل شناسایی است. حمداوی (۲۰۲۰) در مقاله «ورطة الهوية بين جدلية الذاكرة والنسيان في رواية كيف ترضع من الذئبة دون أن تعضك لعمارة لخصوص» به بررسی دیالکتیک حافظه و فراموشی در رمانی از عماره لخصوص پرداخته و نشان داده است که حافظه در تماسی مستقیم با تاریخ و روایت‌پردازی قرار دارد. یزدان و همکاران (۱۴۰۴) در مقاله «کارکرد حافظه جمعی در رمان پسااستعماری أولاد الغیتو اسمی آدم اثر الیاس خوری» به بررسی نقش حافظه جمعی در بازسازی هویت و احیای تاریخ پرداخته‌اند. کاظم (۲۰۲۶) در مقاله «النسيان، الذاكرة، والتفكك السردی في رواية نظريات النسيان للكاتب لانس أولسن» به بررسی کارکرد فراموشی به‌عنوان راهبردی روایی بنیادین در رمانی پست‌مدرن پرداخته است. بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم اهمیت دو رمان «لعبة النسيان» و «إمرأة النسيان» در گستره ادبیات داستانی مراکش، تاکنون پژوهشی که به‌طور خاص به تحلیل دیالکتیک حافظه و فراموشی در این دو اثر با رویکرد میان‌رشته‌ای پردازد، انجام نشده است. بیشتر پژوهش‌های پیشین یا به جنبه‌های تک‌رشته‌ای و عمدتاً ساختاری-روایی این دو رمان پرداخته‌اند، یا در صورت توجه به حافظه و فراموشی، به آثار داستانی دیگری پرداخته‌اند که از حیث زمینه با رمان‌های براده تفاوت دارند. بنابراین، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ علمی، به تحلیل دیالکتیک حافظه و فراموشی در دو رمان مذکور با رویکرد میان‌رشته‌ای می‌پردازد.

۲. چارچوب نظری و روش‌شناسی میان‌رشته‌ای

۲-۱. چارچوب نظری

دیالکتیک حافظه و فراموشی در ادبیات پست‌مدرن به‌گونه‌ای بی‌سابقه بازنمایی شده است. ادبیات پست‌مدرن با بهره‌گیری از تکنیک‌هایی چون روایت غیرخطی، تکرار روایان و فراداستان، این دیالکتیک را به عنصری ساختاری در اثر بدل ساخته است (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۵). در حوزه ادبیات داستانی عربی، جریان پست‌مدرنیسم با تأخیری نسبی اما با استقبالی چشمگیر از سوی نویسندگان عرب مواجه شد. در این آثار، دیالکتیک حافظه و فراموشی نه تنها در سطح درون‌مایه، که در سطح ساختار روایت نیز بازتاب یافته است؛ چنان‌که روایان متعدد، روایت‌های متقاطع و پایانی چندگانه، خواننده را با پرسش‌هایی بنیادین درباره اعتبار روایت‌های فردی و جمعی از گذشته مواجه می‌سازند. از منظر روایت‌شناسی پست‌مدرن، «فراداستان» به‌عنوان یکی از شگردهای محوری، امکان بازنمایی فرایند شکل‌گیری حافظه و نقش فراموشی در گزینش و حذف عناصر روایت را فراهم می‌آورد (ثامر، ۲۰۱۳: ۶۵-۶۷).

از سوی دیگر، روان‌شناسی شناختی با رویکردی علمی به بررسی فرایندهای رمزگذاری، ذخیره‌سازی و بازیابی اطلاعات در حافظه می‌پردازد و فراموشی را در چارچوب عواملی چون تداخل، زوال اثر و ناکامی در بازیابی تبیین می‌کند (عبدالواحد، ۲۰۱۷: ۳۰۹). در این رویکرد، هویت فردی تا حد زیادی برآمده از تداوم و انسجام روایت‌های ذهنی از گذشته است. همچنین مفهوم حافظه جمعی نشان می‌دهد که حافظه فردی همواره در بستر حافظه جمعی شکل می‌گیرد و خاطرات فردی توسط دیگران بازسازی و معنا می‌شوند. سوگیری‌های شناختی نیز نشان می‌دهند که حافظه هرگز بازتابی بی‌طرفانه از واقعیت نیست و شخصیت‌ها بر اساس سوگیری‌های عاطفی و شناختی خود، خاطرات را گزینش و بازآفرینی می‌کنند. این رویکرد روان‌شناختی، به‌ویژه در سنت روایت‌درمانی، به نقش بنیادین فراموشی در شکل‌گیری روایت‌های هویت‌بخش نیز توجه دارد.

تعامل میان این دو چارچوب نظری، امکان خوانشی تازه از آثار داستانی عربی متأثر از پست‌مدرنیسم را فراهم می‌آورد. از یک‌سو، روایت‌شناسی پست‌مدرن ابزارهای تحلیل ساختاری متن را در اختیار پژوهشگر می‌گذارد و از سوی دیگر، روان‌شناسی شناختی با تأکید بر فرایندهای حافظه، چارچوبی مفهومی برای تفسیر رفتار شخصیت‌ها و چرایی گزینش برخی خاطرات فراهم می‌کند.

۲-۲. روش تحقیق

روش‌شناسی پژوهش حاضر مبتنی بر تلفیق دو رویکرد تحلیلی از دو رشته علمی متفاوت است. از حوزه زبان و ادبیات عربی، روش تحلیل روایت‌شناختی مبتنی بر مؤلفه‌های پست‌مدرنیسم به کار گرفته می‌شود که شامل بررسی شگردهایی چون روایت غیرخطی، تکرار روایان، فراداستان، پایان‌های چندگانه و وارونگی زمانی و مکانی در اثر داستانی است. با بهره‌گیری از این روش، ساختار روایی اثر در سطح کلان و سطح خرد تحلیل می‌شود تا مشخص گردد که نویسنده از چه شگردهایی برای بازنمایی دیالکتیک حافظه و فراموشی استفاده کرده است.

از حوزه روان‌شناسی، روش تحلیل فرایندهای حافظه به کار گرفته می‌شود که بر مفاهیمی چون رمزگذاری، ذخیره‌سازی، بازیابی و عوامل مؤثر بر فراموشی و نیز نقش حافظه در شکل‌گیری هویت فردی استوار است. این روش در تحلیل اثر داستانی به کار می‌رود تا از یک‌سو، منطق درونی فرایندهای یادآوری و فراموشی در شخصیت‌ها بررسی شود و از سوی دیگر، نشان داده شود که چگونه شخصیت‌ها از طریق گزینش و طرد خاطرات، روایتی هویت‌بخش از خود و گذشته می‌سازند.

فرایند تلفیق این دو روش در سه گام صورت می‌گیرد. در گام نخست، با بهره‌گیری از روش روایت‌شناختی، شگردهای پست‌مدرن به‌کاررفته در اثر شناسایی و طبقه‌بندی می‌شوند. در گام دوم، با استفاده از روش روان‌شناختی تحلیل حافظه، کارکرد هر یک از این شگردها در بازنمایی فرایندهای یادآوری، فراموشی و شکل‌گیری هویت بررسی می‌گردد. در گام سوم، یافته‌های حاصل از این دو تحلیل

در یک چارچوب تفسیری واحد تلفیق می‌شوند. این تلفیق گام‌به‌گام، امکان خوانشی یکپارچه از اثر را فراهم می‌سازد که در آن، فرم و محتوا در نسبت دیالکتیکی خود با یکدیگر تحلیل می‌شوند.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. گسست زمانی و روایت غیرخطی

ساختار روایی غیرخطی و آشفتگی زمانی از برجسته‌ترین مؤلفه‌های پست‌مدرنیستی در رمان‌های محمد براده است که به‌خوبی نشان‌دهنده رویکرد پست‌مدرن او در شکستن هنجارهای روایت‌پردازی سنتی می‌باشد.

در داستان‌نویسی پست‌مدرن، زمان دیگر آن توالی خطی و منطقی خود را در داستان‌های سنتی ندارد و نویسنده با شکستن نظم زمانی، خواننده را با جهانی مواجه می‌سازد که در آن، گذشته، حال و آینده در هم می‌آمیزند و مرزهای میان آنها از میان می‌رود. محمد براده در رمان «لعبة النسيان»، با بهره‌گیری از این شگرد، خواننده را در جهانی روایی سیر می‌دهد که در آن، زمان نه به‌صورت خطی و یکنواخت، بلکه به‌صورت پیچیده، چندلایه و درهم‌تنیده جریان دارد. این رمان با دو شروع متفاوت آغاز می‌شود که از همان ابتدا، ماهیت فراداستانی اثر را آشکار می‌سازد. نویسنده ابتدا می‌گوید: «مشروع بداية أول: منذ الآن لن أراها قلت في نفسي وهم يضعون جسمها الصغير المكفن داخل حفرة القبر ويهيلون عليها التراب» (براده، ۱۹۸۷: ۵). سپس در ادامه می‌آورد: «مشروع بداية ثان: يصعب أن نتحدث عن الأم. كل أم تملأ فراغات متعددة» (همان). و در نهایت با عبارت «ثم صارت البداية هكذا» (همان) شروع نهایی را ارائه می‌دهد. این سه شروع متفاوت، نشان می‌دهد که نویسنده در حال انتخاب و آزمایش شروع‌های مختلف برای داستان خود است و این خودآگاهی روایی، یکی از مؤلفه‌های اصلی فراداستان محسوب می‌شود. خواننده با دیدن این شروع‌های متعدد، به‌خوبی درمی‌یابد که آنچه می‌خواند، نه بازتابی از واقعیت، بلکه برساخته‌ای از تخیل نویسنده است که می‌توانست به شکل‌های دیگری نیز روایت شود. این ویژگی، با اصل شک به فراروایت‌ها در ادبیات پست‌مدرن همخوانی دارد که در آن، هیچ روایتی به‌عنوان روایت نهایی و قطعی پذیرفته نمی‌شود (لیوتار، ۱۹۷۹: ۲۴).

در رمان «إمرأة النسيان»، ساختار غیرخطی با تکیه بر خاطرات و هذیان‌های شخصیت ف.ب، به‌صورت پیچیده‌تری تداوم می‌یابد. «ف.ب» در روایت خود از زندگی در پاریس می‌گوید: «في باريس، انتابتي حالات سأم وفسولة ونفور من الفضاءات التي عشت فيها مژهوة متألفة خفيفة الفخزين كما يقول الفرنسيون. معظم الذين عرفتهم رحلوا. والفرنسيون ينسجون وهم التغير من خلال خطابات وعود الزعيم الاشتراكي الذي حمل وردة حمراء واتجه صوب بوابة البانتيون بابتسامته الماكرة» (براده، ۲۰۰۲: ۶۱). او با این سخن، خاطرات واقعی خود از پاریس را با خیالات و توهماتش در هم می‌آمیزد و نشان می‌دهد که

چگونه واقعیت و خیال در ذهن او در هم تنیده شده‌است. از منظر نظریه فروید، این درهم‌آمیختگی واقعیت و خیال، نشان‌دهنده بازگشت امر سرکوب‌شده است که در قالب رؤیاها و خیالات خود را به ذهن آگاه تحمیل می‌کند (عباس، ۱۹۹۶: ۵). راوی-نویسنده نیز در بخش پایانی رمان، با اشاره به پراکندگی و تکرار خاطرات و تجربیات خود از شهرهای مختلف، بر گشودگی و غیرخطی بودن زمان تأکید می‌کند: «فاس. القاهرة. باریس. طنجة. الرباط. وفضاءات مدن أخرى خاصرتها في عجالة. ما أكثر الوجوه ولحظات النشوة. ما أوسع الفضاءات وسط لبوسات عديدة» (براده، ۲۰۰۲: ۱۲۵). او با این سخن، نشان می‌دهد که هیچ روایت واحد و منسجمی نمی‌تواند تمامی این تجربیات را در خود جای دهد و این پراکندگی و تکرار، بر گشودگی و غیرخطی بودن روایت می‌افزاید.

از منظر روان‌شناسی شناختی، فرایند حافظه شامل سه مرحله اصلی است: رمزگذاری، ذخیره‌سازی و بازیابی (عبدالواحد، ۲۰۱۷: ۳۰۸). در رمان‌های براده، شخصیت‌ها همواره درگیر این سه فرایند هستند و تلاش آن‌ها برای رمزگذاری، ذخیره‌سازی و بازیابی خاطرات، بخش مهمی از روایت را تشکیل می‌دهد. فراموشی در این چارچوب، نه یک نقص، بلکه بخشی طبیعی از فرایند حافظه محسوب می‌شود که می‌تواند ناشی از خطا در هر یک از این سه مرحله باشد.

الهادی در رمان «لعبة النسيان»، در تلاش برای بازیابی خاطرات مادر، همواره با دشواری مواجه است: «يصعب أن نتحدث عن الأم. كل أم تملأ فراغات متعددة. تنتصب شجرة وارفة الظل نلجأ إليها، نعاملها بمنطق مغاير لما نتعامل به مع الآخرين. حتى حين تقسو تظل في أعيننا ذلك الطائر النادر والواحة الظليلة» (براده، ۱۹۸۷: ۵). این دشواری در بازیابی خاطرات، که از منظر روان‌شناسی شناختی می‌تواند ناشی از ناکامی در بازیابی یا تداخل خاطرات باشد، به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه فرایندهای حافظه، در شکل‌دهی به روایت و هویت شخصیت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. الهادی در بخش دیگری از رمان، با اشاره به دوران کودکی خود در فاس، از ناتوانی خود در تشخیص اهمیت و تأثیر خاطرات سخن می‌گوید: «طفولة متشابهة لا يمكن تجزئتها الى فترات ولحظات متميزة. لكنه عندما يفكر فيها الآن، تقفز الى ذهنه بعض تلك المشاهد فيحار في تحديد ثقلها. هل ما يزال يحمل منها أشياء فاعلة في الحنايا؟ هل يمكن ان يرجع الى واقعة معينة تأثيرا خاصا؟» (همان: ۳۲). این حیرت در تعیین اهمیت و تأثیر خاطرات، نشان‌دهنده پیچیدگی فرایند بازیابی و نقش گزینش‌گری حافظه در شکل‌دهی به هویت است. در حقیق پرسش‌های الهادی، خواننده را به تأمل در ماهیت حافظه و نقش آن در شکل‌دهی به هویت دعوت می‌کند و نشان می‌دهد که حافظه، امری ثابت و قطعی نیست، بلکه همواره در حال تغییر و بازتعریف است.

در رمان «امرأة النسيان»، شخصیت «ف.ب» با آگاهی از فرایندهای حافظه، از ناتوانی خود در فراموشی خاطرات تلخ چنین می‌گوید: «يخيل إلي أنني خلقت من نسيان وإليه أعود. ليس النسيان لعبة، النسيان امرأة منها يجبل المولود والمعدوم» (براده، ۲۰۰۲: ۲۱). این جمله، که در آن فراموشی به‌عنوان

یک موجودیت زنانه و ملموس تجسم می‌یابد، نشان‌دهنده درک عمیق «ف.ب» از فرایندهای رمزگذاری و بازیابی خاطرات است. او می‌داند که خاطرات، به‌ویژه خاطرات دردناک، همواره در حافظه ذخیره می‌شود و قابل حذف کامل نیست و تنها می‌توان با آن‌ها زندگی کرد یا به آن‌ها پناه برد. این درک «ف.ب» را می‌توان در چارچوب سرکوب فروید چنین تحلیل کرد که در آن، خاطرات دردناک «ف.ب» به ناخودآگاه رانده می‌شود؛ اما همواره در قالب رؤیاها، لغزش‌های زبانی و کنش‌های عصبی بازمی‌گردد (عباس، ۱۹۹۶: ۶).

«ف.ب» در بخش دیگری از رمان، با اشاره به خاطرات خود از دوران جوانی در پاریس، نشان می‌دهد که چگونه رمزگذاری عاطفی خاطرات، بر بازیابی و تفسیر آنها تأثیر می‌گذارد: «كنت أقرأ وأكتب وأنا أفكر في ما عشته بالمغرب، وفيما أطمح إلى تغييره لتستطيع النساء في بلادِي أن يمارسن حريتهن. ولم استطع أن أتمم ما بدأت. كنت أؤثر الاستجابة إلى رغائبي وإلى ما هو أعمق من الكتب» (براده، ۲۰۰۲: ۱۸). او با این سخن، نشان می‌دهد که خاطرات او، با احساسات و رغبات عاطفی در هم تنیده شده‌است و این درهم‌تنیدگی، بر فرایند رمزگذاری و بازیابی آنها تأثیر گذاشته است.

راوی-نویسنده در رمان «إمرأة النسيان»، با تأمل در فرایندهای حافظه، به نقش گزینش‌گری در رمزگذاری و بازیابی خاطرات اشاره می‌کند. او پس از مرگ «ف.ب» می‌گوید: «وامتد الحوار بيني وبين ف.ب في شكل آخر: أصبحت هي الأفق الذي يكاد يلغى ما عده. أستعيد كلماتها، أقلبها من كل الأوجه وأعيد تأويلها» (همان: ۱۲۴). این تأکید بر بازتفسیر و بازآفرینی خاطرات، نشان‌دهنده آگاهی از این نکته است که حافظه ف.ب، نه یک ضبط‌کننده منفعل، بلکه عاملی فعال در برساخت معناساز و هر بار که خاطره‌ای بازیابی می‌شود، در فرایند بازآفرینی، دچار دگرگونی و تفسیر تازه می‌گردد. بر این اساس بازیابی خاطره «ف.ب» فرایندی خلاقانه و بازسازی‌گرایانه است و نه صرفاً بازتولید منفعلانه اطلاعات ذخیره‌شده. راوی-نویسنده در بخش پایانی رمان، با اشاره به استمرار گفت‌وگوی خیالی با «ف.ب» پس از مرگ او، نشان می‌دهد که چگونه خاطرات، همواره در فرایند بازآفرینی و بازتفسیر قرار دارند و هرگز به‌طور کامل تثبیت نمی‌شود: «أستعيد كلماتها، أقلبها من كل الأوجه وأعيد تأويلها» (همان: ۱۲۴). این ویژگی، با نظریه فراداستان و تأکید آن بر نقش فعال خواننده در تولید معنا همخوانی کامل دارد (وو، ۱۳۹۰: ۸).

گسست زمانی در رمان‌های براده بازتابی از بحران هویت شخصیت‌ها و سرگردانی آن‌ها در جهانی است که دیگر هیچ یقینی در آن وجود ندارد. در ادبیات پست‌مدرن، پرسش‌های وجودشناسانه درباره ماهیت جهان و واقعیت، جای پرسش‌های معرفت‌شناختی را می‌گیرد و ساختار غیرخطی زمان، یکی از ابزارهای اصلی برای طرح این پرسش‌هاست (مک‌هیل، ۱۳۹۵: ۵۴). در رمان‌های براده، شخصیت‌ها با گسست‌های زمانی متعددی مواجهند که هر یک، بر بحران هویت آن‌ها دامن می‌زند.

الهادی در «لعبة النسيان»، در جست‌وجوی هویت خویش، به‌کاوش در لایه‌های مختلف زمان می‌پردازد و خاطرات کودکی، نوجوانی و جوانی خود را بدون هیچ ترتیب زمانی مشخصی مرور می‌کند: «تخطى العقد الثالث من عمره، ومع ذلك يبدو ممتلنا بطفولته. لا يفصل الفترات والمراحل والحظات. يحرص على ان يجعل الديمومة واحدة متواصلة، ولو أنه في لحظات القلق والحصر يستشعر تفتتا كاسحا يحيله إلى ذرات» (براده، ۱۹۸۷: ۲۹). این تلاش برای حفظ تداوم و یکپارچگی زمان، در کنار احساس تفتت و پراکندگی، نشان‌دهنده بحران هویت عمیق الهادی است. او در جهانی زندگی می‌کند که در آن، گذشته و حال به‌کلی از هم گسسته‌است و این گسست، او را در سرگردانی و حیرت فرو برده است. درهم‌آمیختگی زمان‌ها، پرسش‌های وجودشناسانه‌ای درباره ماهیت هویت و حافظه مطرح می‌سازد و خواننده را با این پرسش مواجه می‌کند که آیا هویت انسان، در گذر زمان ثابت می‌ماند یا همواره در حال دگرگونی است. الهادی در بخش پایانی رمان، با اشاره به مرگ مادر و تأثیر آن بر هویت خود، می‌گوید: «مرت سنتان على وفاة أُمِّي. انطفأت قبل الأوان. ولم أفتنع بشروحات الطبيب، بل وجدت أن قلبها لا يمكن أن يقاوم أكثر وهي التي كانت تريد أن تحمله هموم كل الناس. غمرني شعور كاسح بالوحدة والعيشة» (همان: ۱۲۵).

۳-۲. تکثر راوی و نسبی‌گرایی روایی

تکثر راویان از بنیادین‌ترین مؤلفه‌های ادبیات پست‌مدرن است که در آن، صداهاى متعدد رقیب، موضع‌گیری‌های ایدئولوژیک متنوعی را به نمایش می‌گذارند و می‌تواند به‌طور مساوی و فارغ از داوری یا محدودیت‌های نویسنده، در گفتگو درگیر شوند و هیچ‌یک بر دیگری برتری نداشته باشد (مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۰۱).

در رمان چندصدایی، نویسنده از جایگاه اقتدار و دانایی کل خود دست می‌شود و به شخصیت‌ها اجازه می‌دهد که با صدای مستقل خود سخن بگویند و جهان را از منظر خود روایت کنند و بدین ترتیب، متن به فضایی برای گفت‌وگو و تعامل میان صداهاى مختلف تبدیل می‌شود (اکیدر، ۲۰۱۸: ۱۴۷). براده در رمان‌های «لعبة النسيان» و «إمرأة النسيان» با بهره‌گیری گسترده از این شگرد، فضایی چندصدایی و مکالمه‌گرایانه می‌آفریند که در آن، صداهاى مختلفی هر یک به‌نوبت به گوش می‌رسند و روایت خود را از وقایع ارائه می‌دهند و این تکثر صداها، خواننده را از هرگونه تفسیر واحد و قطعی از متن باز می‌دارد.

براده در «لعبة النسيان» با ایجاد شخصیتی به نام «راوی الرواة» (راوی راویان)، لایه‌های متعددی از روایت را می‌آفریند که هر یک، روایت راوی دیگر را نقل می‌کند، به آن ارجاع می‌دهد، آن را نقد و بررسی می‌کند، یا حتی روایتی موازی و متفاوت از آن ارائه می‌دهد. راوی راویان در بخشی از روایت

خود می‌گوید: «أحس أن قانون اللعبة الذي اتبعته لحد الآن، لم يعد يقنعني أنا راوي الرواة القابع في الركن المعتم، الماسك بخيوط السرد، الناقل لها من راوٍ لآخر. شيء ما يدفعني إلى التدخل أحاول أن أبرره بأن كثرة الرواة قد تضل القارئ وتلقي به إلى متاهة يفقد معها رأس الخيط. لكن، هل هناك خيط ممتد حقا وسط هذه التذكرات والمشاهدات التي أنيط بي أن أوجه دفة سردها وتوزيعها على الرواة الذين جعلوا رهن إشارتي؟» (براده، ۱۹۸۷: ۴۴). او خود را «قابع في الركن المعتم» و «الماسك بخيوط السرد» توصیف می‌کند که نشان‌دهنده آگاهی او از قدرت و مسئولیت‌اش در هدایت روایت است. پرسش درباره وجود رشته طولانی در میان خاطرات و مشاهدات، پرسشی است درباره امکان یا امتناع دستیابی به یک روایت منسجم و واحد که خواننده را با این ایده مواجه می‌سازد که روایت، نه یک کل منسجم، بلکه مجموعه‌ای از قطعات پراکنده است که راوی راویان تلاش می‌کند آنها را به هم پیوند دهد. این خودآگاهی روایی، یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های فراداستان است که در آن، راوی از وضعیت داستانی خود آگاه می‌شود و این آگاهی را با خواننده در میان می‌گذارد (وو، ۱۳۹۰: ۸).

در «إمرأة النسيان»، براده با خلق صداهای مختلفی از جمله صدای راوی-نویسنده، صدای ف.ب، صدای سی مصلح، صدای الضاویة و صدای حلیمه، فضایی چندصدایی و مکالمه‌گرایانه می‌آفریند. «ف.ب» در نخستین دیدار با راوی-نویسنده می‌گوید: «منذ كتبت لعبتك وأنت تختبئ وراءها. ألم يحدثك الهادي عني؟ ما أخبأه؟ منذ رأيته آخر مرة، منذ سنوات، في المقهى بباريس، لم ألتق به» (براده، ۲۰۰۲: ۱۲). «ف.ب» با این سخن، نه تنها از رمان پیشین و شخصیت الهادی سخن می‌گوید، بلکه از راوی-نویسنده می‌خواهد که او را به‌عنوان موجودی مستقل، نه صرفاً یک شخصیت فرعی در روایت الهادی، به تصویر بکشد. این گفت‌وگو، مرز میان نویسنده و شخصیت را در هم می‌شکند و نشان می‌دهد که «ف.ب» به‌عنوان یک شخصیت، از حق خود برای تعریف هویت خویش آگاه است. راوی-نویسنده نیز در پاسخ می‌گوید: «أنا أنصت إليك. أترك لك الكلام لتستعيد صوتك الذي سرقتك منك، عن غير علم، في رواية «لعبة النسيان». كل هذا الكلام الجميل ما كان لي أن أتخيل أنه كامن في صدر امرأة مثلك من دم ولحم» (همان: ۱۶). راوی-نویسنده با این سخن، به «ف.ب» اجازه می‌دهد که صدای خود را باز یابد و روایت خود را ارائه دهد و این امر، فضایی چندصدایی در رمان ایجاد می‌کند.

صدای سی مصلح در رمان «إمرأة النسيان»، یکی دیگر از صداهای حاضر است که در خلال دیدارهای راوی-نویسنده با او، روایت خود را از وضعیت سیاسی مراکش و انحراف حزب چپ‌گرا ارائه می‌دهد: «أنا هكذا، أن تتغير الأوضاع لصالح الذين ضحوا من أجل الاستقلال، ثم أنني أعرف ما يجري في أوساط الذين يحكموننا من فوق بالعنف مصادرين حريتنا. لي أصدقاء يعيشون في كنفهم ويحكمون لي عن استهتاراتهم وقسوتهم وخواء أفئدتهم» (همان: ۲۸). سی مصلح با این سخن، نگاهی انتقادی به وضعیت سیاسی مراکش ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه آرمان‌های انقلابی گذشته، در عمل به فساد و

خودکامگی تبدیل شده است. این صدا، با صدای راوی-نویسنده که خود نیز از اعضای پیشین حزب است، در تضاد و گفت‌وگو قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، فضایی چندصدایی در رمان ایجاد می‌شود.

چندگانگی روایت و تعدد حافظه‌ها، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ادبیات پست‌مدرن است که در آن، نویسنده با تکثیر راویان و لایه‌های روایی، نشان می‌دهد که هیچ حقیقت واحد و مطلق وجود ندارد و هر روایتی، تفسیری است از میان تفاسیر ممکن. در رمان‌های براده، شخصیت‌ها هر یک بر اساس حافظه و تجربه زیسته خود، روایتی متفاوت از وقایع ارائه می‌دهند و این تکثر روایت‌ها، خواننده را با جهانی مواجه می‌سازد که در آن، هیچ چیز قطعی و مسلم نیست. براده با بهره‌گیری از این شگرد، نشان می‌دهد که حافظه، امری فردی و گزینشی است و هر شخصیتی، بر اساس سوگیری‌های شناختی و عاطفی خود، روایتی متفاوت از گذشته ارائه می‌دهد.

در رمان «لعبة النسيان»، شخصیت‌های مختلف هر یک روایت خود را از مادر (لالة الغالية) ارائه می‌دهند و این روایت‌ها، گاه با یکدیگر در تضاد هستند. الهادی مادر را محور هویت خود می‌داند و می‌گوید: «في هذه الدار أشياء كثيرة، لكن أهم ما فيها الأم. لا أحد يسميها الأم، إلا أنها تملأ الحيز كله وتستقطب الحوارات جميعها» (براده، ۱۹۸۷: ۶). اما سی ابراهیم، مادر را از منظر دیگری می‌بیند و می‌گوید: «امرأة ربانية لالة الغالية كانت أسیدی مولاي دایما تتقوم تصلي الفجر» (همان: ۱۲۶). این تفاوت در روایت‌ها، نشان می‌دهد که هر شخصیتی بر اساس حافظه و تجربه زیسته خود، روایتی متفاوت از مادر ارائه می‌دهد. الهادی که مادر را در دوران کودکی و جوانی تجربه کرده است، او را به‌عنوان محور عاطفی و هویتی خانواده به‌یاد می‌آورد، در حالی که سی ابراهیم که مادر را در دوران پختگی و دینداری دیده است، او را به‌عنوان زنی متقی و عباد به‌یاد می‌آورد. بر این اساس حافظه فردی، همواره در بستر حافظه جمعی شکل می‌گیرد و هر فردی، بر اساس جایگاه و نقش خود در گروه، روایتی متفاوت از رویدادها ارائه می‌دهد. الهادی در بخش پایانی رمان، با پرسشی گشوده به نام «من یذكر منکم أمي؟» (همان: ۱۲۳) به این تکثر روایت‌ها اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ روایت واحدی از مادر وجود ندارد و هر کس، بر اساس حافظه خود، تصویری متفاوت از او در ذهن دارد.

در رمان «إمرأة النسيان»، شخصیت‌های مختلف هر یک روایت خود را از وضعیت سیاسی مراکش و انحراف حزب چپ‌گرا ارائه می‌دهند و این روایت‌ها، گاه با یکدیگر در تضاد هستند. سی مصلح، که نماد مبارز قدیمی و آرمان‌خواه است، از سرخوردگی خود از حزب و رهبران آن سخن می‌گوید: «أنا هكذا، أن تتغير الأوضاع لصالح الذين ضحوا من أجل الاستقلال، ثم أنني أعرف ما يجري في أوساط الذين يحكموننا من فوق بالعنف مصادرين حريتنا» (براده، ۲۰۰۲: ۲۸). اما شخصیت‌های دیگری مانند حلائی و عوالا، روایت متفاوتی از وضعیت ارائه می‌دهند و از مشارکت در دولت تناوب دفاع می‌کنند. راوی-نویسنده در خلال شرکت در یک مهمانی سیاسی، با شخصیت‌های مختلفی از حزب چپ‌گرا مواجه می‌شود که هر یک، روایت خود را از وضعیت سیاسی ارائه می‌دهند. یکی از شخصیت‌ها می‌گوید: «ما

تنجزه الحکومۀ ستظهر نتائجہ الباہرۃ بعد سنوات وسنوات. نحن لا نريد التغيير السطحي» (همان: ۴۱). شخصیت دیگری در پاسخ به او می‌گوید: «قد يكون وعيها هو ما يدفعها إلى أن تعاقب المنظمات التي لم تعرف أن تجدد نفسها حتى لا يستعملها المستفيدون العابرون إلى خيمة السلطة» (همان: ۴۱). این گفت‌وگو، نشان می‌دهد که هیچ روایت واحد و یگانه‌ای از وضعیت سیاسی وجود ندارد و هر کس، روایت خود را بر اساس منافع و دیدگاه‌های خود ارائه می‌دهد. از منظر نظریه لیوتار، این تکثر روایت‌ها، کلان‌روایت سیاسی را فرو می‌پاشد و نشان می‌دهد که هیچ حقیقت سیاسی مطلق وجود ندارد و هر روایتی، تفسیری است از میان تفاسیر ممکن (لیوتار، ۱۹۷۹: ۲۴). راوی-نویسنده نیز در ادامه، با اشاره به سرخوردگی خود از سیاست، می‌گوید: «لم أعد أجد ما يشدني إلى استعادة التفاصيل والجري وراء تحديد على من تقع مسؤولية التعثر وتضييع الوقت والعمر» (براده، ۲۰۰۲: ۹۲). او با این سخن، کلان‌روایت مبارزه و تغییر سیاسی را به‌چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که این روایت، دیگر نمی‌تواند او را به حرکت وادارد و او به‌جای آن، به جست‌وجوی معنا در خرده‌روایت‌های شخصی و تجربیات فردی روی آورده است.

۳-۳. فراداستان و خودآگاهی روایی

فراداستان به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین مؤلفه‌های ادبیات پست‌مدرن، داستانی است که آگاهانه و نظام‌مند توجه خواننده را به تصنعی بودن خود جلب می‌کند تا از این طریق پرسش‌هایی وجودشناسانه درباره جهان متن و جهان خارج از متن مطرح سازد (وو، ۱۳۹۰: ۸). در رمان‌های براده، شگرد فراداستان از طریق تمهیداتی چون مقدمه‌نویسی خودآگاهانه، شروع‌های چندگانه، و گفت‌وگوی راوی با خواننده تحقق می‌یابد و خواننده را از ماهیت برساخته و ساختگی اثر آگاه می‌سازد (صدری خاندو و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۴). براده با بهره‌گیری از این شگرد، نشان می‌دهد که داستان، نه بازتابی از واقعیت عینی، بلکه برساخته‌ای از زبان و تخیل است که می‌توانست به شکل‌های دیگری نیز روایت شود.

براده در مقدمه‌ای که برای چاپ سوم رمان «لعبة النسيان» نوشته است، با خودآگاهی کامل از ماهیت فراداستانی اثر، به خواننده یادآوری می‌کند که داستان، ساخته‌ای از تخیل اوست و پس از خلق، از کنترل نویسنده خارج می‌شود. او می‌گوید: «يتأبني شعور خاص، وأنا أقدم لهذه الطبعة من لعبة النسيان المخصصة لتلاميذ السنة الثانية الثانوية، شعبة الآداب العصرية. أحس أن هذه الرواية نجحت في أن تستقل عني لتشيد لنفسها «حياة» تتسع عبر مخيلات القراء وعبر ما يحملونه إلى نسيانها من تذكرو وإضافات» (براده، ۱۹۸۷: ۳). او با این سخن، خواننده را در جریان موفقیت رمان در استقلال از نویسنده قرار می‌دهد و به او نشان می‌دهد که داستان، پس از خلق، در ذهن و تخیل خوانندگان حیاتی تازه می‌یابد. این ویژگی نشان می‌دهد که نویسنده از اقتدار مطلق خود بر متن دست شسته است و خواننده نیز

به‌عنوان شریکی در فرآیند آفرینش ادبی به رسمیت شناخته می‌شود (بارت، ۱۹۹۸: ۱۷۲). براده در ادامه مقدمه، به خواننده توصیه می‌کند که رمان را صرفاً یک متن درسی نبیند، بلکه آن را به‌عنوان «حياة» موجود در نظر بگیرد که به تعامل و واکنش خواننده نیاز دارد: «وإذا كان لي من شيء أقوله للتلاميذ الذين سيقروا لعبة النسيان ضمن المؤلفات، فهو الا يختزلوها إلى مجرد نص يمكن أن يسألوا فيه عند الامتحان، بل أن يعتبروها حياة موجودة، الآن، خارج مؤلفها» (براده، ۱۹۸۷: ۳). این مقدمه، که در آن نویسنده از سرنوشت اثر خود پس از انتشار سخن می‌گوید، یکی از مؤلفه‌های اصلی فراداستان است که ساختگی بودن داستان را آشکار می‌سازد.

براده با ایجاد دو شروع متفاوت برای داستان، ساختگی بودن روایت را آشکار می‌سازد و خواننده را از ماهیت برساخته اثر آگاه می‌کند. او ابتدا می‌گوید: «مشروع بداية أول: منذ الآن لن أراها قلت في نفسي وهم يضعون جسمها الصغير المكفن داخل حفرة القبر ويهيلون عليها التراب» (همان: ۵). سپس در ادامه می‌آورد: «مشروع بداية ثان: يصعب أن نتحدث عن الأم. كل أم تملأ فراغات متعددة» (براده، ۱۹۸۷: ۵). و در نهایت با عبارت «ثم صارت البداية هكذا» (همان: ۵) شروع نهایی را ارائه می‌دهد. این سه شروع متفاوت، نشان می‌دهد که نویسنده در حال انتخاب و آزمایش شروع‌های مختلف برای داستان خود است و این خودآگاهی روایی، یکی از مؤلفه‌های اصلی فراداستان است که در آن، نویسنده از فرآیند خلق اثر سخن می‌گوید و ساختگی بودن آن را آشکار می‌سازد (پاینده، ۱۳۸۳: ۹۱). خواننده با دیدن این شروع‌های متعدد، به‌خوبی درمی‌یابد که آنچه می‌خواند، نه بازتابی از واقعیت، بلکه برساخته‌ای از تخیل نویسنده است که می‌توانست به شکل‌های دیگری نیز روایت شود.

راوی راویان در «لعبة النسيان»، با شکستن دیوار چهارم، مستقیماً با خواننده سخن می‌گوید و او را در جریان فرآیند خلق داستان و چالش‌های روایی آن قرار می‌دهد. او می‌گوید: «أحس أن قانون اللعبة الذي اتبعته لحد الآن، لم يعد يقنعني أنا راوي الرواة القابع في الركن المعتم، الماسك بخيوط السرد، الناقل لها من راوٍ آخر. شيء ما يدفعني إلى التدخل أحاول أن أبرره بأن كثرة الرواة قد تضل القارئ وتلقي به إلى متاهة يفقد معها رأس الخيط. لكن، هل هناك خيط ممتد حقاً وسط هذه التذكرات والملاحظات التي أنيط بي أن أوجه دفعة سردها وتوزيعها على الرواة الذين جعلوا رهن إشارة؟» (براده، ۱۹۸۷: ۴۴). راوی راویان با این سخن، از نقش خود در سازمان‌دهی روایت‌ها سخن می‌گوید و از خواننده می‌خواهد که در مورد نحوه روایت‌پردازی قضاوت کند. این گفت‌وگوی مستقیم، خواننده را از جایگاه منفعل خود خارج می‌کند و او را به مشارکتی فعال در فرآیند تولید معنا دعوت می‌نماید.

الهادی در «لعبة النسيان»، در تلاش برای رهایی از رنج ازدست‌رفتن مادر و عشق، دست به «بازی فراموشی» می‌زند تا با گزینش و حذف خاطرات تلخ، روایتی منسجم و قابل تحمل از زندگی خود بسازد. او می‌گوید: «منذ الآن لن أراها قلت في نفسي وهم يضعون جسمها الصغير المكفن داخل حفرة القبر ويهيلون عليها التراب» (براده، ۱۹۸۷: ۵). اما این تلاش برای فراموشی، خود به‌نوعی یادآوری و بازآفرینی

خاطرات می‌انجامد و او در بخش دیگری از رمان می‌گوید: «أذكر الطفولة فأذكر الشباب. وأذكر المراهقة فأذكر مصّات الرضاع، وملاسة حلمة الأم وحلمة العشيقة» (همان: ۱۲). این تناقض بنیادین، موتور محرک روایت را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که فراموشی، در این رمان، نه یک رویداد منفعل، بلکه بازی‌ای است با قواعد خاص خود که در آن، تذکر و نسیان، دو روی یک سکه‌اند. بر این اساس خاطرات دردناک به ناخودآگاه رانده می‌شود، اما همواره در قالب رؤیاها، لغزش‌های زبانی و کنش‌های عصبی بازی می‌گردد (عباس، ۱۹۹۶: ۵).

«ف.ب» در رمان «إمرأة النسيان»، با انتخاب انزوا و عزلت، خود را از حافظه جمعی جامعه حذف می‌کند تا از رنج خاطرات تلخ گذشته رهایی یابد و به انسجام روانی دست یابد. او می‌گوید: «يخيل إلي أنني خلقت من نسيان وإليه أعود. ليس النسيان لعبة، النسيان امرأة منها يجبل المولود والمعدوم» (براده، ۲۰۰۲: ۲۱). «ف.ب» با این سخن، فراموشی را به‌عنوان عاملی سازنده و انسجام‌بخش در هویت خود معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که او نه یک موجود قطعی، بلکه برساخته‌ای از فراموشی است. «ف.ب» در بخش دیگری از رمان، با اشاره به انزوای خود، می‌گوید: «أعيش وسط مدينة تمتلئ بالحركة والضوضاء والكلام والصراخ، غير أنني أظلّ خارج ما يحيط بي، بعيدة عن زمن من أوجد معهم في نفس الفضاء» (همان: ۱۴). این احساس بیگانگی از زمان حال و عدم تعلق به آن، نشان می‌دهد که «ف.ب» با فراموشی خلاقانه خود، توانسته است از قید خاطرات تلخ گذشته رهایی یابد و به انسجامی درونی دست یابد، هرچند این انسجام، در انزوا و عزلت تحقق یافته است.

الهادی در خلال یک جلسه حزبی، ناگهان سؤالی می‌پرسد که نشان‌دهنده بازگشت خاطرات سرکوب‌شده در نامناسب‌ترین زمان‌هاست. او می‌گوید: «لا تؤاخذوني أيها الاخوان فأنا لذي سؤال يشغلني منذ فترة وهو: هل تعرفون أمي؟ هل أحد هنا يتذكرها؟» (براده، ۱۹۸۷: ۱۲۷). این سؤال، که در میان بحث‌های سیاسی و حزبی مطرح می‌شود، نشان می‌دهد که خاطرات مادر، همواره در ذهن الهادی حاضر است و او نمی‌تواند آنها را فراموش کند، حتی در موقعیت‌هایی که کاملاً نامرتبط با آنهاست. حضور ناگهانی خاطرات مادر در یک جلسه حزبی، بازتابی از بازگشت امر سرکوب‌شده است که در نامناسب‌ترین زمان‌ها، خود را نشان می‌دهد. واکنش دیگران به این سؤال نیز نشان می‌دهد که این تضاد، نه تنها در ذهن الهادی، بلکه در ذهن دیگران نیز وجود دارد و همه در تلاش برای فراموشی و یادآوری خاطرات خود هستند. این سؤال نشان می‌دهد که هیچ حقیقت قطعی درباره خاطرات و هویت افراد وجود ندارد و هر کس، روایت خود را از وقایع دارد.

۳-۴. شخصیت‌پردازی و بحران هویت

شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی، گزینش، کنار هم قرار دادن و مرتبط نمودن معنای شماری از شخصیت‌های تعریف‌شده در یک موقعیت بیانی است که از طریق بیان اوصاف، اعمال، سخنان، افکار و

فعل‌وانفعالات شخصیت‌ها با یکدیگر تحقق می‌یابد. در رمان‌های براده، شخصیت‌ها نه از طریق توصیف مستقیم، بلکه از طریق نسبت آن‌ها با گذشته و خاطراتشان معرفی می‌شوند و این شیوه شخصیت‌پردازی، بر بحران هویت و سرگردانی آن‌ها در جهانی سرشار از ابهام و عدم قطعیت تأکید دارد.

براده در رمان‌های «لعبة النسیان» و «إمرأة النسیان»، شخصیت‌های خود را در نسبت با گذشته‌ای ترسیم می‌کند که همواره در حال گسست و بازآفرینی است و این گسست، بحران هویت آن‌ها را به‌خوبی به تصویر می‌کشد.

الهادی در رمان «لعبة النسیان»، شخصیت خود را از طریق نسبت با مادر (لالة الغالية) و خاطرات کودکی در فاس تعریف می‌کند. او می‌گوید: «في هذه الدار أشياء كثيرة، لكن أهم ما فيها الأم. لا أحد يسميها الأم، إلا أنها تملأ الحيز كله وتستقطب الحوارات جميعها» (براده، ۱۹۸۷: ۶). الهادی با این سخن، نشان می‌دهد که هویت او در گرو حضور مادر و خاطرات مربوط به اوست. از دست دادن مادر، به‌معنای از دست دادن محور هویت اوست و این فقدان، او را در بحران هویت عمیقی فرو می‌برد. او در بخش دیگری از رمان می‌گوید: «مرت سنتان على وفاة أمي. انطفأت قبل الأوان. ولم أفتح بشروحات الطبيب، بل وجدت أن قلبها لا يمكن أن يقاوم أكثر وهي التي كانت تريد أن تحمله هموم كل الناس. غمرني شعور كاسح بالوحدة والعيشة» (همان: ۱۲۴). این احساس وحشت و پوچی، که در نتیجه گسست از گذشته و از دست دادن مادر به‌عنوان محور هویت به وجود آمده است، بحران هویت الهادی را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. این شیوه غیرمستقیم که در آن شخصیت از طریق افکار و احساسات درونی‌اش معرفی می‌شود، نمونه‌ای از شخصیت‌پردازی غیرمستقیم یا ضمنی است که مخاطب باید خودش با توجه به افکار شخصیت، به شناخت او دست یابد.

«ف.ب» در رمان «إمرأة النسیان»، شخصیت خود را از طریق نسبت با گذشته درخشان در پاریس تعریف می‌کند. او می‌گوید: «في باريس، انتابتي حالات سأم وفسولة ونفور من الفضاءات التي عشت فيها موهوة متألفة خفيفة الفخزين كما يقول الفرنسيون. معظم الذين عرفتهم رحلوا» (براده، ۲۰۰۲: ۶۱). «ف.ب» با این سخن، نشان می‌دهد که هویت او در گرو خاطرات پاریس و تجربیات عاشقانه و سیاسی آن دوران است. اما بازگشت به مراکش و انزوا در دارالبیضاء، او را از این هویت فاصله داده و در بحران هویت عمیقی فرو برده است. راوی-نویسنده در توصیف «ف.ب» می‌گوید: «لم تكن ملامحها متطابقة مع ما تخيلت أن تكونه ف.ب. في لعبة النسیان. ورغم ذلك، كانت هناك تشابهات كثيرة. قلت سبحان من يخلق من الشبه أربعين. لا أحد يتفرد تماما في شكله ومشاعره، وإذا كانت ف.ب. قد انبثقت عندي من صلصال المخيلة، فما هي أمامي، من لحم ودم: مختلفة ومطابقة، أبعد ما تكون عن اللعبة التي أويت إلى ظلها زمنا» (همان: ۱۵).

مکانیسم‌های دفاعی، شیوه‌های غیرارادی و ناخودآگاهانه‌ای هستند که «من» برای کاهش اضطراب و مدارا با هیجانات منفی به کار می‌گیرد تا از طریق تحریف یا انکار واقعیت، موقتا تعادل و یکپارچگی شخصیت را حفظ نماید. از مهم‌ترین این مکانیسم‌ها می‌توان به سرکوب، فرافکنی، جابه‌جایی، تصعید و

انکار اشاره کرد که هر یک، به نوبه خود، در شکل‌دهی به رفتار و شخصیت افراد نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. در رمان‌های براده، شخصیت‌ها در مواجهه با مخاطرات آسیب‌زا، به مکانیسم‌های دفاعی مختلفی پناه می‌برند که از جمله آن‌ها می‌توان به سرکوب، فرافکنی و انکار اشاره کرد و این مکانیسم‌ها، بخش مهمی از شخصیت‌پردازی و بحران هویت آن‌ها را تشکیل می‌دهند.

الهادی در «لعبة النسيان»، در تلاش برای رهایی از رنج ازدست‌رفتن مادر، به مکانیسم دفاعی واپسرانی (سرکوب) پناه می‌برد. او می‌گوید: «منذ الآن لن أراها قلت في نفسي وهم يضعون جسمها الصغير المكفن داخل حفرة القبر ويهيلون عليها التراب» (براده، ۱۹۸۷: ۵). این تلاش برای فراموشی و سرکوب مخاطرات دردناک، نمونه‌ای از مکانیسم دفاعی سرکوب است که در آن، فرد سعی می‌کند امیال یا مخاطرات آزارنده و اضطراب‌آور را از حیطه خودآگاهی حذف کند و از به‌خاطر آوردن آنها خودداری نماید. اما این سرکوب، هرگز کامل و قطعی نیست و مخاطرات سرکوب‌شده، همواره در قالب رؤیاها و لغزش‌های زبانی بازمی‌گردند. الهادی در بخش پایانی رمان، با رؤیای مادر، نشان می‌دهد که مخاطرات سرکوب‌شده، همواره در انتظار لحظه‌ای برای بازگشت هستند: «رأيت أمي. رأيت أمي. كانت متألثة، ممتلئة بحقيقتها، واثقة في اطمئننا. تبسم في رضى» (همان: ۱۳۲-۱۳۳). از منظر نظریه فروید، این بازگشت مخاطرات در قالب رؤیا، نمونه‌ای از بازگشت امر سرکوب‌شده است که در آن، مخاطرات دردناک به ناخودآگاه رانده می‌شوند، اما همواره در قالب رؤیاها، لغزش‌های زبانی و کنش‌های عصبی بازمی‌گردند (فروید، ۱۳۹۹: ۱۸۸).

«ف.ب» در رمان «إمرأة النسيان»، در مواجهه با واقعیت تلخ زندگی و سرخوردگی از آرمان‌های گذشته، به مکانیسم دفاعی انکار پناه می‌برد. او با انتخاب انزوا و عزلت، واقعیت بیرونی را انکار می‌کند و در جهانی خیالی و درونی زندگی می‌کند. او می‌گوید: «أعيش وسط مدينة تمتلئ بالحركة والضوضاء والكلام والصراخ، غير أنني أظل خارج ما يحيط بي، بعيدة عن زمن من أوجد معهم في نفس الفضاء» (براده، ۲۰۰۲: ۱۴). این انکار واقعیت، که در آن فرد از پذیرش واقعیت‌های ناخوشایند خودداری می‌کند، نمونه‌ای از مکانیسم دفاعی انکار است که در مواجهه با موقعیت‌های بسیار ناخوشایند به کار گرفته می‌شود. «ف.ب» در بخش دیگری از رمان، با اشاره به مرگ قریب‌الوقوع خود، از راوی-نویسنده می‌خواهد که او را به‌خاطر بسپارد: «لا تنس أن أيامي معدودة في هذه الدنيا. نفسي تبني. لا تتأخر كثيرا» (براده، ۲۰۰۲: ۱۴).

نتیجه

نتایج نشان می‌دهد که محمد براده با محوریت‌دادن به دیالکتیک حافظه و فراموشی در دو رمان «لعبة النسيان» و «إمرأة النسيان» موتور محرک روایت را شکل داده است. در «لعبة النسيان»، فراموشی به‌عنوان بازی‌ای ارادی معرفی می‌شود که شخصیت اصلی برای گریز از رنج به آن پناه می‌برد، اما این بازی خود یادآوری مکرر آنچه فراموش می‌شود را به همراه دارد و تناقضی بنیادین در قلب روایت پدید می‌آورد.

در «إمرأة النسيان»، این دیالکتیک به صورت عینی‌تری تجسم می‌یابد و فراموشی در قالب شخصیتی زنانه ظاهر می‌شود. بسامد بالای مؤلفه‌هایی چون راوی راویان و لایه‌لایه‌سازی روایت (۳۵ درصد)، تضاد میان فراموشی و یادآوری (۲۸ درصد)، اتصال کوتاه (۳۰ درصد در رمان دوم) و گفت‌وگوی نویسنده با شخصیت‌های خیالی (۲۲ درصد) نشان می‌دهد که این دیالکتیک نه یک درون‌مایه فرعی، بلکه اصل بنیادین حاکم بر ساختار روایت است و در عنوان هر دو رمان، شروع‌های دوگانه، خاطرات متداعی شخصیت‌ها و پایان‌های باز بازتاب یافته است.

همچنین شخصیت‌های اصلی هر دو رمان تجسم عینی کشمکش میان حافظه و فراموشی هستند و هویت آن‌ها در این کشمکش مداوم شکل می‌گیرد. الهادی در تلاش برای فراموشی، بیشتر به یاد می‌آورد و ف.ب با انزوای اختیاری، خود را از حافظه جمعی حذف می‌کند؛ اما حافظه‌ای خصوصی را زنده نگه می‌دارد. در سطح ساختار، این دیالکتیک به صورت لایه‌لایه‌سازی روایت، تکرار راویان، ساختار غیرخطی زمان و پایان‌های باز تجلی یافته است. بسامد بالای این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که براده با آگاهی از نظریه‌های فراداستانی و روان‌شناسی شناختی، به بازنمایی پیچیدگی‌های روانی شخصیت‌ها و سرگردانی انسان معاصر در جهانی سرشار از ابهام و عدم قطعیت پرداخته است.

این دیالکتیک با مفاهیم فلسفی و روان‌کاوانه حافظه، هویت و وجود پیوند عمیق دارد. این دیالکتیک ریشه در مفاهیم روان‌کاوانه فروید درباره سرکوب و بازگشت امر سرکوب‌شده دارد و با نظریه حافظه جمعی پیوند می‌خورد که بر اساس آن، حافظه فردی در بستر حافظه جمعی شکل می‌گیرد. از منظر فلسفی، این دیالکتیک با نگرش پست‌مدرن به نسبی‌گرایی معرفتی، تکرارگرایی و عدم قطعیت همخوانی دارد و در رمان‌های براده به صورت تکرار روایت‌ها، فروپاشی کلان‌روایت‌ها و نفی هرگونه روایت واحد از حافظه و هویت تجلی یافته است.

دستاورد میان‌رشته‌ای این پژوهش در تلفیق روایت‌شناسی پست‌مدرن و روان‌شناسی شناختی حافظه است که به خوانشی نوین از دو رمان برجسته ادبیات پست‌مدرن عربی انجامیده است. این پژوهش نشان می‌دهد که تحلیل میان‌رشته‌ای می‌تواند لایه‌های پنهان متون داستانی عربی را آشکار سازد و به درکی عمیق‌تر از نسبت میان فرم روایی و محتوای روان‌شناختی آثار دست یابد.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی

این مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه مقطع دکترا رشته زبان و ادبیات عربی با عنوان «بازنمایی جنبه‌های فرادستانی ادبیات پست‌مدرنیسم مراکش: مورد پژوهانه رمان‌های لعبة النسیان و امرأة النسیان نوشته محمد براده» با ترتیب نویسندگان به صورت زیر است: معصومه سلیمی (دانشجو)، دکتر حسین ناظری (استاد راهنما) و دکتر سیدحسین سیدی (استاد مشاور). نویسندگان به طور مساوی در کلیه مراحل طراحی و انجام پژوهش، گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیشنویس مقاله، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله مشارکت داشتند.

اعلامیه هوش مصنوعی مولد و فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در فرایند نگارش

در فرایند نگارش مقاله از ابزارهای هوش مصنوعی استفاده نشده است.

تعارض منافع

این مقاله تعارض منافع ندارد.

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسندگان اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده‌اند و این موضوع مورد تأیید همه آنهاست.

بیانیه دسترسی به داده‌ها

مقاله حاضر به طور عمومی و دسترسی آزاد در سامانه نشریه «روایت پژوهی میان رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» با صاحب امتیازی دانشگاه زابل قابل استفاده است.

سپاسگزاری

ندارد.

منابع

الف) منابع عربی

یکدر، عبد الرحمان. (۲۰۱۸). تجلیات البولیفونیه فی الروایة المغریبة لعبة النسیان نموذجاً. *اللغة والأدب*. ۱۵(۱). ۱۴۶-۱۶۰.

برادة، محمد. (۱۹۸۷). *لعبة النسیان*. مغرب: دار الأمان.

برادة، محمد. (۲۰۰۲). *امرأة النسیان*. مغرب: نشر الفنک.

ثامر، فاضل. (۲۰۱۳). میتاسرد مابعد الحداثة. *مجلة الکوفة*. ۱(۲). ۶۳-۹۶.

حمداوي، سعیده (۲۰۲۰). ورطة الهوية بین جدلية الذاكرة والنسیان فی رواية کیف ترضع من الذئبة دون أن تعضك

لعمارة لخوض. *إشکالات فی اللغة والأدب*. ۹(۴). ۵۱۹-۵۰۴.

سبیلا، محمد و بن عبدالعالی، عبدالسلام. (۲۰۰۷). *مابعد الحداثة*. بیروت: الدار البیضاء.

عباس، فیصل (۱۹۹۶). *التحلیل النفسي والاتجاهات الفرویدیة*. بیروت: دار الفكر العربی.

عبدالواحد، إمان (۲۰۱۷). مفهوم الذاكرة الدلالية من منظور علم النفس العصبي والنماذج النظرية المفسرة له: مراجعة نظرية. *حوليات آداب عين شمس*. ۱۳(۴۵). ۳۰۶-۳۲۱.

غانم، ابتسام (۲۰۲۲). مكانة عملية الذاكرة في منظومة العمليات العقلية المعرفية. *طبعة للدراسات العلمية الأكاديمية*. ۱۵(۱). ۸۴۹-۸۷۰.

کریمی‌فرد، غلامرضا، خلیلی، بروین و باوان‌پوری، مسعود. (۲۰۲۱). دراسة رواية لعبة النسيان لمحمد برادة في ضوء نظرية سيغموند فرويد النفسية. *دراسات في السردانية العربية*. ۲(۲). ۱۱۱-۱۳۹.

لیوتار، جان فرانسوا. (۱۹۷۹). *الشرط ما بعد الحدائي* (نجیب الحداد، مترجم). بیروت: دار الكلمة.

ب) منابع فارسی

پاینده، حسین. (۱۳۸۳). *مدرنیسم و پسامدرنیسم در رمان*. تهران: روزگار.

صدری خانلو، راضیه، شیخی، علیرضا، آل بویه لنگرودی، عبدالعلی و پارسایی‌پور، مصطفی. (۱۴۰۱).

تمهیدات فرادستان و بازی در رمان لعبة النسيان. *ادب عربی*. ۱۴(۱). ۲۱-۴۱. doi: 10.22059/jalit.2021.320833.612372

فروید، زیگموند (۱۳۹۹). *غرابت نگران‌کننده*. (دربه‌فروزی، محمود: مترجم). تهران: جامی.

کریمی، فرزاد (۱۳۹۶). خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی: تاریخ سری بهادران

فرس قدیم. *پژوهش‌های ادبی*. ۱۴(۵۸). ۱۰۵-۱۲۰. doi: 20.1001.1.17352932.1396.14.58.5.0

مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۸). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر* (مهران مهاجر و محمد نبوی،

مترجم). تهران: آگه.

مک‌هیل، برایان. (۱۳۹۵). *داستان پسامدرنیستی* (علی معصومی، مترجم). تهران: ققنوس.

وو، پاتریشیا. (۱۳۹۰). *فرادستان* (شهریار وقفی‌پور، مترجم). تهران: چشمه.

ج) منابع لاتین

Barthes, R. (1998). *The death of the author*. In D. Lodge (Ed.), *Modern Criticism and Theory: A Reader*. Longman.



دراسة بينية في جدلية الذاكرة والنسيان في روايتي ما بعد الحداثة «لعبة النسيان» و«إمرأة النسيان» لمحمد برادة

معصومة سليمي^١، حسين ناظري^{٢*}، سيد حسين سيدي^٣

^١ طالبة الدكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة فردوسي، مشهد، إيران

^٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة فردوسي، مشهد، إيران.

^٣ أستاذ، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة فردوسي، مشهد، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

أحدثت ما بعد الحداثة، بتعطيمها السرديات الكبرى والحدود التقليدية، تحولا جذريا في الخطابات الراسخة في الفن والأدب، ومهدت الطريق لظهور تيارات جديدة في السرديات. وقد تجلّت جدلية الذاكرة والنسيان، بوصفها واحدة من أكثر الأسئلة الفلسفية والنفسية تأسيسا حول ماهية الهوية والوجود والزمن، في أدب ما بعد الحداثة بشكل غير مسبوق. تهدف هذه الدراسة إلى تحليل جدلية الذاكرة والنسيان في روايتي «لعبة النسيان» (١٩٨٧) و«إمرأة النسيان» (٢٠٠٢) لمحمد برادة، الأديب والناقد المغربي البارز، وذلك بمنهج بيني يجمع بين سرديات ما بعد الحداثة وعلم النفس المعرفي للذاكرة. مستوى التداخل الوسيط في هذا البحث هو مستوى وسيطي، حيث يتم دمج المنهجيات والمفاهيم الرئيسية من الحقلين في إطار تحليلي واحد. أظهرت نتائج الدراسة أن جدلية الذاكرة والنسيان تعمل في كلتا الروايتين بوصفها أساسا سرديا، وتتجلى على مستويات الشخصية، والبنية السردية، والمضمون. ترتبط هذه الجدلية بالمفاهيم النفسية التحليلية للكبت وعودة المكبوت، وكذلك الموقف الفلسفي لما بعد الحداثة من النسبية وعدم اليقين، وتكشف كيف يعالج الأدب العربي ما بعد الحداثي تمثيل حيرة الإنسان المعاصر في عالم يخلو من اليقين. من خلال تقديم نموذج تطبيقي للتحليل الوسيط للأعمال السردية العربية، فتح هذا البحث آفاقا جديدة في الدراسات السردية العربية.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٧/١٠/٢٢

تاريخ القبول:

١٤٤٨/٠٢/٢٥

الكلمات المفتاحية: الذاكرة، النسيان، ما بعد الحداثة، محمد برادة، «لعبة النسيان»، «إمرأة النسيان».

الاقتباس: سليمي، م. ناظري، ح. سيدي، س. ح. (١٤٤٨). دراسة بينية في جدلية الذاكرة والنسيان في روايتي ما بعد الحداثة «لعبة النسيان» و«إمرأة النسيان» لمحمد برادة. *السرديات البينية في اللغة العربية وآدابها*. ٣ (١). ١٢١-١٤٤.

doi: 10.22034/jisall.2026.594766.1158



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

The Dialectic of Memory and Oblivion as a Narrative Foundation in the Postmodern Moroccan Novel: A Study of Muḥammad Barrādah's *Lu'bat al-Nisyān* and *Imra'ah al-Nisyān*

Masoumeh Salimi, PhD student, Department of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.
Hossin Nazeri, (corresponding author): Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University, Mashhad, Iran. E-mail: nazeri@ferdowsi.um.ac.ir
Seyed Hossin Seyedi, Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Iran.

Introduction

Postmodernism, by challenging grand narratives and traditional boundaries, has transformed established discourses in art and literature, paving the way for the emergence of new movements such as metafiction. Metafiction, as one of the most distinctive manifestations of postmodern literature, being cognizant of its own fictional nature, engages in the unveiling of artifice, the dismantling of metanarratives, temporal play, and self-conscious character construction (Waugh, 1990, p. 8; Hutcheon, 2004, p. 3). Muḥammad Barrādah (1938), a prominent Moroccan novelist and critic, in his two novels *Lu'bat al-Nisyān* (1987) and *Imra'ah al-Nisyān* (2002), employing metafictional techniques, has created a narrative world in which the boundaries between reality and imagination, memory and oblivion, and author and character become intertwined. The dialectic of memory and oblivion, as one of the most fundamental philosophical and psychological questions concerning the nature of identity, existence, and time, has been unprecedentedly represented in postmodern literature.

Methodology

The present research employs an interdisciplinary methodology integrating postmodern narratology from Arabic language and literature with cognitive psychology of memory. From narratology, the study utilizes analytical tools derived from the theories of Patricia Waugh (1990) on metafiction as self-conscious fiction, Linda Hutcheon (2004) on historiographic metafiction, and Brian McHale (1994, 2016) on the ontological dominant in postmodern fiction. From cognitive psychology, the research draws on theories of memory processes including encoding, storage, and retrieval, as well as the role of cognitive biases in memory selection and the function of defense mechanisms such as repression and denial (Ganji, 2010, pp. 230-245). The research method combines qualitative content analysis with an analytical-descriptive approach. Data collection is library-based, utilizing authoritative Persian and Arabic sources, and data analysis is conducted inferentially. The analytical process follows three steps: first, postmodern narratological techniques in both novels are identified and classified; second, cognitive psychological concepts of memory are applied to analyze how characters encode, store, and retrieve memories; and third, findings from both analyses are integrated within a unified interpretive framework.

Results and Discussion

The analysis of *Lu'bat al-Nisyān* reveals that Barrādah extensively employs techniques such as the narrator of narrators and narrative layering (35% frequency), the tension between oblivion and recollection (28% frequency), the presence of the author within the text and the unveiling of fictionality (17% frequency), direct address to the reader (11% frequency), and the rebellion of characters (7% frequency). The narrator of narrators, a self-conscious metafictional character, states: "I feel that the law of the game I have followed so far no longer convinces me, I, the narrator of narrators lurking in the dark corner, holding the threads of narration" (Barrādah, 1987, p. 44). This self-awareness reveals that narrative is not a coherent whole but a collection of fragmented pieces that the narrator of narrators attempts to connect. In *Imra'ah al-Nisyān*, the most frequently deployed techniques include short-circuiting (30% frequency), dialogue between the author and imaginary characters (22% frequency), indeterminacy (18% frequency), polyphony (13% frequency), and the intermingling of reality and fiction (9% frequency).

Conclusion

The interdisciplinary analysis of Barrādah's two novels demonstrates that the dialectic of memory and oblivion serves as the foundational narrative principle in both works, operating simultaneously at the levels of plot, characterization, and narrative structure. This dialectic, rooted in psychoanalytic concepts of repression and return of the repressed, as well as in the postmodern philosophical stance of relativism and indeterminacy, enables Barrādah to create a narrative world in which no single narrative can be accepted as final and definitive, and every attempt to achieve a unified and coherent account of memories is met with failure. The personification of oblivion in *Imra'ah al-Nisyān* represents an evolution in the author's approach to the theme, transforming an abstract concept into a tangible human entity. The contribution of this research to the development of Arabic narratology lies in providing a practical model for the interdisciplinary analysis of Arabic fictional works by integrating postmodern narratology and cognitive psychology of memory. This approach opens new horizons for understanding the relationship between narrative form and psychological content in Arabic literature.

References

- Abbās, F. (1996). *Al-tahlīl al-naḥsī wa al-ittijāhāt al-Frīdīyah* [Psychoanalysis and Freudian approaches]. Dār al-Fikr al-‘Arabī. {In Arabic}
- Abd al-Wāḥid, I. (2017). Maḥmūd al-dhākīrah al-dalālīyah min manzūr ‘ilm al-naḥs al-‘aṣabī wa al-namādhij al-naẓarīyah al-mufasssirah lahu: Murāja‘ah naẓarīyah [The concept of semantic memory from the perspective of neuropsychology and its explanatory theoretical models: A theoretical review]. *Ḥawlīyāt Ādāb ‘Ayn Shams*, 13(45), 306–321. {In Arabic}
- Barādah, M. (1987). *Lu'bat al-nisyān* [The game of forgetting]. Dār al-Amān. {In Arabic}

- Barādah, M. (2002). *Imra'ah al-nisyān* [The woman of forgetting]. Nashr al-Fanak. {In Arabic}
- Barthes, R. (1998). The death of the author. In D. Lodge (Ed.), *Modern criticism and theory: A reader* (pp. 167–172). Longman.
- Furūd, Z. (2020). *Gharābat-e nigerān-konandeh* [The uncanny] (M. Darbehforūzī, Trans.). Jāmī. {In Persian}
- Ghanim, I. (2022). Makānat 'amalīyat al-dhākīrah fī manzūmat al-'amalīyāt al-'aqlīyah al-ma'rifiyah [The status of memory processes in the system of cognitive mental processes]. *Ṭabnah li-l-Dirāsāt al-'Ilmīyah al-Akādīmīyah*, 5(1), 849–870. {In Arabic}
- Ḥamdāwī, S. (2020). Wartaṭ al-huwiyyah bayna jadalīyat al-dhākīrah wa al-nisyān fī riwāyat "Kayfa tarḍa' min al-dhi'bah dūn an ta'aḍḍaka" li-'Ammārah Lakhūḍ [The predicament of identity between the dialectic of memory and forgetting in the novel *How to Suckle from the She-Wolf Without Being Bitten* by 'Ammārah Lakhūḍ]. *Ishkālāt fī al-Lughah wa al-Adab*, 9(4), 504–519. {In Arabic}
- Īkīdir, 'A. (2018). Tajalliyāt al-būlīfūnīyah fī al-riwāyah al-Maghribīyah *Lu'bat al-nisyān* namūdhajan [Manifestations of polyphony in the Moroccan novel *The Game of Forgetting* as a model]. *Al-Lughah wa al-Adab*, 15(1), 146–160. {In Arabic}
- Karīmī, F. (2017). Khod-āgāhī va marg-e soujeh dar yek romān-e pasāmodern-e Fārsī: *Tārīkh-e serrī-ye Bahādorān-e Fars-e Qadīm* [Self-awareness and the death of the subject in a Persian postmodern novel: *The Secret History of the Ancient Bahadors of Fars*]. *Pazhūhesh-hā-ye Adabī*, 14(58), 105–120 {In Persian}
- Karīmīfard, G., Khalīlī, P., & Bavānpūrī, M. (2021). Dirāsah riwāyat *Lu'bat al-nisyān* li-Muḥammad Barādah fī ḍaw' nazariyat Sīgmūnd Frīd al-nafsiyah [A study of Muḥammad Barādah's novel *The Game of Forgetting* in light of Sigmund Freud's psychoanalytic theory]. *Dirāsāt fī al-Sardānīyah al-'Arabīyah*, 2(2), 111–139. {In Arabic}
- Lyotard, J.-F. (1979). *Al-sharṭ mā ba'da al-ḥadāthī* [The postmodern condition] (N. al-Ḥaddād, Trans.). Dār al-Kalimah. {In Arabic}
- Makāryk, I. R. (2009). *Dānesh-nāme-ye nazarīyeh-hā-ye adabī-ye mo'āsher* [Encyclopedia of contemporary literary theory] (M. Mohājjer & M. Nabavī, Trans.). Āgah. {In Persian}
- McHale, B. (2016). *Dāstān-e pasāmodernīstī* [Postmodernist fiction] (A. Ma'sūmī, Trans.). Qoqnous. {In Persian}
- Pāyandeh, H. (2004). *Modernīsm va pasāmodernīsm dar romān* [Modernism and postmodernism in the novel]. Rūzgār. {In Persian}
- Ṣadrī Khānlū, R., Sheykhī, A., Āl Būyeh Langarūdī, 'A., & Parsā'īpūr, M. (2022). Tamhīdāt-e farādāstān va bāzī dar romān-e *Lu'bat al-nisyān* [Metafictional devices and play in the novel *The Game of Forgetting*]. *Adab-e 'Arabī*, 14(1), 21–41. {In Persian}
- Sabilā, M., & Bin 'Abd al-'Ālī, 'A. (2007). *Mā ba'da al-ḥadāthah* [Postmodernity]. Al-Dār al-Bayḍā'. {In Arabic}
- Thāmir, F. (2013). Mītāsard mā ba'da al-ḥadāthah [Metanarrative of postmodernity]. *Majallat al-Kūfah*, 1(2), 63–96. {In Arabic}
- Waugh, P. (2011). *Farādāstān* [Metafiction] (Sh. Vaqfīpūr, Trans.). Cheshmeh.